

بررسی کلام بهمنیار در کیفیت افاده وجود (۱)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

قال بهمنيار في كتاب التَّحْصِيلِ الْفَاعِلُ إِذَا أَفَادَ الْوُجُودَ فَإِنَّهُ يُوجِبُ الْوُجُودَ وَ إِفَادَةُ الْوُجُودِ هِيَ إِفَادَةُ حَقِيقَتِهِ لَا إِفَادَةُ وُجُودِهِ فَإِنَّ لِلْوُجُودِ حَقِيقَةً وَ مَاهِيَةً<sup>۱</sup>

مطلب جناب بهمنیار را مرحوم آخوند

می فرمایند که این مسئله با همان چیزی که مورد نظر

است تطبیق می کند ایشان در کتاب تحصیل خود که

بسیار کتاب خوب و مفیدی است و خیلی هم

مطالبش دقیق است [آورده است]. من یک وقتی در

بحث‌های چیز گاهی نگاه می‌کنم! آن وقتی که شفا

می‌خواندیم من آن زمان کتاب تحصیل را مطالعه

می‌کردم و خیلی کتاب دقیقی است. دیروز گفتم که

به نظرم تعجب است که چطور گاهی اوقات مثلاً

بعضی از عبارتهایی در این هست که به نظر من از

عبارت‌های بوعلی هم دقیق‌تر است با آن که او

شاگرد بوعلی بوده ولی نفس او چطور بوده که ظاهراً

روشن‌تر و صاف‌تر بوده و مطالب را خیلی واضح‌تر

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۶.

و دقیق‌تر بیان می‌کند.

تفاوت ایجاب و ایجاد وجود

**الفاعلُ إذا أفادَ الوجودَ ...** ایشان می‌فرمایند که

فاعل وقتی که وجود را افاده می‌کند، همان وجود را ایجاب می‌کند نه اینکه بخواهد او را حمل بر ماهیت کند یعنی وجود را افاده نمی‌کند وجود را به وجود نمی‌آورد، وجود را ایجاب می‌کند! ایجاب وجود با ایجاد وجود دوتا است؛ ایجاد وجود این است که یک مسئله‌ای در عالم تقرر مفروض باشد آن مفروض را به منصه ظهور دریاورند این را ایجاب می‌گویند یعنی همان وجود هست، آن را ظهور می‌بخشد و ظهور را عوض می‌کند؛ قبلاً ظهور، اطلاق بود بعد حالا عوض می‌کند. ظهور معنا بود آن ظهور را به صورت مبدل می‌کند. در خواب دیدید گاهی اوقات در خواب انسان شیر می‌خورد می‌گویند که حکایت از علم است! در آب شنا می‌کند می‌گویند که حکایت رحمت است! فلان چیز به دست می‌آورد می‌گویند که رزق او زیاد می‌شود و دنیایش [آباد] می‌شود! مسائل و چیزهای مختلفی که انسان در خواب می‌بیند؛ صورت حیوان

و امثال ذلک همهٔ اینها معانی خاص به خودش را دارد. درحالی که علم صورت ندارد ولی شما این شیری را که دارید می خورید صورت دارد!

یک وقتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می گفتند که در نجف که بودیم آن زمان خدا اخوی ایشان را بیامرزد خب با این مطالب آشنا نبودند ولی بعد یک شب که برایشان صحبت می کنند خیلی نسبت به این مسائل تمایل پیدا می کنند و بعد هم خب رجوع می کنند و با مرحوم حداد - رضوان الله تعالی علیه - ارتباط پیدا می کنند. چندی پیش در طهران به رحمت خدا رفتند. صبح که بلند می شوند خیلی مضطرب و ناراحت می آیند می گویند که اخوی من دیشب خواب دیدم که شیشهٔ شراب را برداشتم و دارم همین طوری می خورم و در کوهها می روم و برای خودم می خوانم! من چه گناهی کردم؟! مرحوم آقا می خندند! خیلی مضطرب بود و مثلاً این را حمل بر چیز می کرد. حالا اگر به کسی دیگر می گفت، به او می گفت که نه! [پیش آقای حداد] نروی ها! دنبال این چیز نرو! آقا شراب و

فلان است! ایشان فرمودند که نه آقا این خوب است!  
دیشب که هم‌چنین صحبت‌هایی شده خدا هم به تو  
عنایت کرده است! تعجب کرد! آقا شراب؟! مرحوم  
آقا به او گفتند که آقا خمر حرام است. آقا خمر حرام  
است چطور انسان به دنبال خمر می‌رود!

علت حرمت خمر؛ داشتن حیثیت حیوانی

حالا این مسئله همین است آن خمیری که الان در  
خارج حرام است این صورتی از آن مسئله دارد منتها  
این صورتش چون با جهت حیوانی آمیخته شده  
است حرام می‌شود. اگر حیثیت حیوانی نداشت  
خب حرام نبود! اگر آن مستی، مستی غیر حیوانی و  
غیر نفسانی و غیر شهوانی بود که آن خب خیلی  
مطلوب بود و حرام نبود! لذا در اینجا شما می‌بینید  
که بزرگان از عرفا و همین‌طور علما وقتی که  
می‌خواهند توصیف کنند به این خمر توصیف  
می‌کنند! آن حالتی که در آن حالت انسان از انسانیت  
خودش بیرون بیاید و دیگر استقلال در وجود  
خودش نبیند و فقط وجود را... البته خب مراتبی  
دارد! در آیات قرآن هم داریم؛ ﴿وَأَنْ هَرَّ مَنْ

خَمْرٍ ۙ لَذَّةٌ ۙ لِشَرِّبِينَ ﴿٤٧﴾ چرا خدا در اینجا باید با این لفظ بیاورد در حالی که می‌تواند الفاظ دیگری بگوید؟! چرا چیزی که حرام است در قرآن لفظش آمده است؟! می‌گویند که خب مجاز است! خب مجاز باشد! مگر حالا هر مجازی را هر کسی هر غلطی می‌تواند بکند که حالا بخواهد مجاز بیاورد! مجاز هم روی حساب است! اولاً این مجاز نیست و این از باب عمومیت در وضع و عمومیت در معنا است و آن معنای عام است! همه الفاظ برای معنای عام وضع شده‌اند! خمر که در اینجا برای خمر وضع شده به جهت همان معنای عام آن است، به جهت همان مصداقیت برای همان معنا است منتها شارع بعضی از مصداق را حرام و بعضی از مصداق را حلال کرده است؛ آن مصداقی که حرام است عبارت از همان مصداقی است که انسان را به حیوانیت و شهوانیت اینها دریاورد.

---

۱. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

ترجمه: «... نهرها از شراب ناب که نوشندگان را به حد کمال لذت بخشد...».

آن مصداقی که حلال است عبارت از آن مصداقی است که انسان را از آنانیت بیرون می‌کند. ذکر بزرگان که انسان را از آنانیت می‌آورد خمر است! مجلس ذکری که انسان را از استقلال بیرون می‌آورد خمر است! حالتی که در توسلات برای انسان پیش می‌آید و انسان احساس خودیت نمی‌کند در آن خمر است! عبادتی که انجام می‌دهد و در آن عبادت دیگر هیچ چیزی را جز او نمی‌بیند و از خود بیخود می‌شود و روی زمین می‌افتد مثل امام صادق علیه‌السلام،<sup>۱</sup> همهٔ اینها خمر است! خمر یعنی **جذباتٌ مِنَ الرَّحْمَانِ** که بر قلب بنده به واسطهٔ ظهورات مختلف بخورد و به واسطهٔ این جذب، انسان این جنبهٔ آنانیت خود و نفسانیت خود را از دست بدهد. این معنای آن است. متها ما از بابی که فقط این خمر را در یک مظهر مشاهده می‌کنیم و آن مظهر فقط مظهر نفسانی، شیطانی، حیوانیت و بدمستی و خلاصه همین مسائل شهوانی و اینها است، ما دیگر متوجه مصادیق اعلاء

---

۱. فلاح السائل، ج ۱، ص ۱۰۷؛ الله شناسی، ج ۲، ص ۸۲.

و آن مراتب علیای برای معنای عام و معنای شمول  
نیستیم و شارع هم که خمر را نیز حرام می‌کند بر  
همین اساس حرام می‌کند بنابراین استعمال لفظ  
﴿خَمْرٍ﴾ نه مجاز است و نه در آنجا عنایتی بوده  
بلکه عین حقیقت است و بلکه آن حقیقت علیا که از  
همه این مصادیق بالاتر و ظهور معنای خمریت در  
آن حقیقت از همه بیشتر است. این اصلاً به  
حساب و کتاب نمی‌آید! بعد هم خلاصه همین  
مطالب دیگر می‌آید و بعد برای انسان چیز می‌کند.  
صحبت در این است که گاهی اوقات هم  
مقدس‌بازی کار دست آدم می‌دهد!

**وَ إِفَادَةُ الْوُجُودِ...** این ظهوری که الآن در خواب  
و اینها هست همه اینها ظهورات وجوب است نه  
ایجاد وجوب! ظهور تفاوت می‌کند؛ آن معنا به این  
شکل ظاهر می‌شود بعد همین معنا به شکل دیگر  
تا اینکه لباس ماده می‌پوشد. و **إِفَادَةُ الْوُجُودِ** به چه  
معنایی است؟ افاده حقیقت وجود است نه افاده  
وجود وجود! وجود را افاده نمی‌کند. در جلسه قبل  
عرض کردم که این پاراگرافی که ایشان دارند همان

معنای ما جَعَلَ اللهُ الْمِشْمِشَةَ مِشْمِشَةً بَلْ أَوْجَدَهَا

است منتها ایشان با این عبارات بیان کردند. وقتی که فاعل وجود را افاده می‌کند وجودِ وجود را افاده نمی‌کند که به وجود وجود ببخشد این تحصیل حاصل است بلکه حقیقت وجود را افاده می‌کند حقیقت وجود یعنی نفس الوجود همان نفس الوجود را به صورت درمی‌آورد این معنایش است.

**فَإِنَّ لِلْوُجُودِ حَقِيقَةً...** وجود یک حقیقتی دارد و

یک ماهیتی دارد. منظور از ماهیت در اینجا ماهیت [اصطلاحی نیست] بلکه مرتبه است! و هر ماهیتی مرکب است ترکیبی هم که در اینجا هست به طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند: ترکیب، ترکیب ماهوی نیست چون وجود ترکیب ندارد بلکه منظور در اینجا ظهور آن وجود است که در اینجا به عنوان مرکب؛ یعنی مرکب به عنوان ماهیت امکانیه که به منصفه ظهور در آمدن و از حالتی به حالت دیگر تغییر پیدا کردن است، این موجب ترکیب است

---

<sup>۱</sup>. منسوب به بوعلی. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۵:

«خداوند ماهیت زردآلو را زردآلو نکرده است، بلکه ایجاد زردآلو نموده است.»

دیگر! چون دو چیز در اینجا هست همین که این وجود می‌خواهد از مقام اطلاقی خارج بشود یعنی در اینجا دو چیز شد؛ یکی خود نفس الوجود و یکی خارج شدن از اطلاق خود به صورت دیگر و در اینجا فرق نمی‌کند چه ماده باشد که به جنس و فصل بخواهد برگردد یا اینکه بخواهد از مجردات باشد که آنها هم دارای حدود و قیود هستند، گرچه ماده نیستند ولی حد را که دارند! هرکدام از عالم نفوس، مراتب نفوس، عقول و عالم انوار حدی دارد! حدش یعنی ترکیب و منظور از ترکیب در اینجا اضافه‌اشیء علی الوجود است نه اضافه‌ صورت و ماده بر وجود که در اینجا ایراد به آن می‌کردند که در اینجا ترکیب و ماهیت معنا ندارد.

*تلمیذ: منظور ایشان صیوررت یا اصل وجود است؟*

استاد: اصل الوجود اقتضاء ایجاب نمی‌کند اصل وجود که اطلاق دارد! همین که این اصل وجود می‌خواهد به یک مرتبه‌ای برگردد این معنای جعل است یعنی فاعل این برگشت را در اینجا ایجاد و افاده می‌کند و این چرخش را در اینجا ایجاد می‌کند، اطلاق را مقید می‌کند.

*تلمیذ: یعنی ماهیت دیگر!*

استاد: احسنت! همان ماهیت است و حالا در  
آنجا صورت و ماده است ولی اینجا ماهیت رتبی  
است!

تلمیذ: جعل ماهیت می‌شود؟

استاد: نه! جعل ماهیت نمی‌شود! ایشان وجود را  
در اینجا...

تلمیذ: وجود که هست به این وجود ماهیت می‌دهد!

استاد: اینکه ماهیت می‌دهد یعنی چه؟

تلمیذ: یعنی آن را متعین می‌کند.

استاد: یعنی همین وجود را متعین می‌کند!  
احسنت! اینکه جعل ماهیت نیست! این وجود را  
چرخش می‌دهد و برمی‌گرداند. آن تصرفی که  
می‌کند آن تصرف در چیست؟ اگر در ماهیت باشد  
خب ماهیت که وجود ندارد! وجود را به همان حال  
خودش دست نزند که باز همان وجود در مقام  
اطلاقی خودش باقی می‌ماند پس دیگر چه چیزی را  
می‌خواهد عوض کند؟! می‌آید حالتی در آن وجود  
اطلاقی انجام می‌دهد که خودش می‌داند و ما  
نمی‌دانیم، به آن حالتی که انجام می‌دهد ماهیت  
می‌گوییم.

علت دشمنی با عرفا

تلمیذ: همان قول عرفا می‌شود دیگر! ظهور می‌دهد پس کلام ایشان موافق با قول  
عرفاست.

استاد: بله همان است. شخص بزرگی بوده! شما

مثل اینکه خیلی عرفا را قبول دارید! فقها را باید [قبول داشته باشید]! عرفا بندگان خدا! بیچاره عرفا! نمی دانم این دنیا چه سنخی است که با این فقها هیچ کسی بد نبود ها! از اول با این عرفا حساب و کتاب داشتند! می دانید چرا؟! چون فقه با نفس کاری ندارد، تازه نفس هم دارد. آن که با نفس کار دارد عرفان است! طبعاً آن کسی که در نفس هست می آید با آن عارف [درگیر] می شود والا اگر عرفان هم عرفانی بود که نفس را باد می کرد و تقویت می کرد و آنانیت نفس را بیشتر می کرد بیشتر از فقه طرف دار داشت و مسئله داشت! اول کاری که می کنند می گویند که برو پی کار خودت! بنشین سر جای خودت! در فقه می گویند که آقا بفرمایید در اینجا [بنشینید] و ایشان حضرت آقای فلان هستند و ایشان چه هستند و صاحب تألیفات هستند! عرفان می گوید که غلط کردی! به اندازه یک پشه هم عقل و فهم نداری! من تا سقف کتاب نوشتم به جای اینکه از من تجلیل و تعریف کنند دارد می گوید که به اندازه یک خر هم نمی فهمی! خب معلوم است طرف

می‌گذارد می‌رود! معلوم است نمی‌ماند! او بلند می‌شود می‌رود یک جایی که او را باد کنند؛ بفرمایید و بنشینید فلان کنید صاحب تألیفات!

خدا آقای غروی را رحمت کند می‌گفت که فلانی - حالا من اسم نمی‌برم - می‌خواست منزل ما بیاید قبل از اینکه بیاید ما را ببیند، تألیفات خودش را برای ما فرستاده بود! یک تألیفاتی در اصول و فقه دارد. طرف از نجف آمده بود. ایشان برای من این شعر را خواند: **أنا الذی سمّتی أمی حیدره!**<sup>۱</sup>

کتاب‌هایش را برای ما فرستاده می‌خواهد بگوید که **أنا الذی سمّتی أمی حیدره!** گفتم که خب شما با او چه کار کردی؟ گفت که هیچ! یک «حیدره» برایش درست کردم که... آمد در آنجا و کتاب‌هایش و فلان [را برداشت] و سرش را [پایین] انداخت و...!

خب این مبنا بر این است! همیشه مبنا بر این کیفیت است! خوشمان می‌آید مدام از ما تعریف کنند که عجب کتاب خوبی آقا نوشته است! این مطالب را اصلاً تا حالا کسی نگفته است! هان! نیشمان [باز

---

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۲۸.

می شود!] یک خرده حالت و وضع تغییر پیدا می کند!  
به عجب حرفی آقا زده است! چه عالی! عجب!  
فلانی چه کار کرده! اما اگر گفتیم که خیلی خوب  
حرف هایش عادی است و همه جا هست و  
نوشته اند! [می گوید که] غلط کردی! بیخود کردی  
آمدی گفتی! تو اصلاً چه کسی هستی حرف بزنی؟!  
خودت نمی فهمی! می بینید! آن عرفان این است!

روش تربیتی مرحوم علامه طهرانی

این تربیت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -  
این طور بود باد نمی کرد! همیشه در جیب آقا یک  
سوزن بود! سوزن نامرئی ها نه سوزن واقعی! تا یکی  
احساس می کرد - اولیاء خدا می فهمند چه خبر است  
- فرومی کرد! جای دیگر نه! آقا بفرمایید! افاده  
بفرمایید! منبر بروید! چه بکنید! طیب الله! از تمام  
مجلس صدای طیب الله طیب الله به عرش اعلیٰ  
می رسد! این بساط است! لذا همه باید مخالفت کنند  
و باید هم با مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی علیه -  
بیچاره دربیفتند، باید همه بگویند که اینها چه کسانی  
هستند؟! باید هم طرد کنند. باید همه آقا سید حسن  
مسقطی را از نجف بیرون کنند! باید این کار را

بکنند! اگر عاقل باشند این کار را می‌کنند! عاقل  
نباشند زندگی‌شان همه می‌رود! تمام بساطشان  
می‌رود! عاقل شیطانی‌ها! نه عاقل رحمانی! نه! آن  
شیطنت است. منظور شیطنت است! هان؟! او حساب  
خودش را می‌کند که بابا او در نجف آمده و دو روزه  
دارد تمام نان ما را آجر می‌کند! بلند می‌شود می‌آید  
می‌گوید که به سمت خدا بروید! همهٔ درس‌ها باید  
خدایی بشود! همهٔ این آنانیت‌ها باید از بین برود!  
این همه ما به قول مرحوم آقا چهل سال در  
سرداب‌های نجف پایین رفتیم و کتاب را باز کردیم  
که یک روزی به یک جایی برسیم. این می‌گوید که  
تمام این کارها را که کردی خودت صفر و پوچ و  
کشک بودی! به تو مغز، توفیق، استعداد، حافظه و  
هوش دادند برداشتند یک چندتا کلمه بارت کرده‌اند.  
خیال نکن خبری هستی! می‌بیند تمام آرزوها همه  
ریخت! تمام آن کاخ‌ها، قصرها، بنایات مشیّده،  
بروج و اینها که درست کرده همه یک‌مرتبه ریخت!  
می‌گویند که در مجلس ذکر می‌آیی کنار همان کسی  
که دوغ می‌فروشد بنشین! عبایت هم روی سرت  
می‌کشی کسی نبیند که اینجا می‌آیی! تمام شد! خیال

نکن تو کسی هستی و حساب و کتاب داری! اینها چه کار می کنند؟ اینها همین هایی هستند که اگر دست اینها می رسید همین امام سجاد علیه السلام را دار می زدند! منتها امام سجاد را نمی شود دیگر کاری کرد! یا اصلاً دعای ابو حمزه و دعای کمیل و دعای صباح نمی خوانند یا اصلاً معنای «إِلَهِي إِنْ لَمْ

تَبْتَدِينِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ»<sup>۱</sup> را

نمی فهمند یا نمی خوانند یا بخوانند هم رد می شوند و [می گویند که] بله! توفیق از خداست و... مثل اینکه خدا به گربه توفیق می دهد می رود! به ما هم توفیقی داده! همین! بیش از این نداده! بقیه را خودمان کردیم و بقیه را خودمان به دست آوردیم! بقیه را خودمان دنبال رفتیم والا از همه عرفا کدام بالاتر است؟ امام سجاد که از همه بالاتر است!

دعای ابو حمزه؛ اعجاز امام سجاد علیه السلام

أَعْرِفُ الْعُرْفَا هَمِينَ حَضْرَتِ سَجَادٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

---

۱. زاد المعاد، ج ۱، ص ۳۸۶، دعای صباح، حیات جاوید، ص ۵۷:

«پروردگار من! اگر رحمت و لطف تو، از ابتداء شامل حال من نمی گشت و توفیق از ناحیه تو رفیق طریق من نمی بود، پس چه کسی می توانست مرا به شاهراه سعادت و فلاح و وصل به تو هدایت و دلالت و راهبری نماید؟!»

است! بنده خدا چه کار کرده است؟! امام سجاده واقعاً در این دعای ابوحمزه اعجاز کرده است یعنی هیچ مرتبه‌ای از مراتب نیست که حضرت در اینجا به این مرتبه تصریح کرده هیچ کسی نمی‌تواند خودش را از مضامین دعای ابوحمزه برکنار بداند! هیچ کسی نمی‌تواند! من از خودم می‌گویم، بقیه هم هر کسی خودش می‌داند! امکان ندارد؛ یعنی من همان کسی هستم که «**أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى مَعْاصِي الْجَلِيلِ**

**الرِّشَا**»<sup>۱</sup> یعنی من خودم واقعاً می‌بینم واقعاً می‌بینم والله قسم! والله قسم که اگر در هر لحظه‌ای او نخواهد، من از پست‌ترین افراد هم پست‌تر هستم و هر غلطی که بقیه می‌کنند من هم همان غلط را می‌کنم! شکی در این مسئله هم ندارم! هیچ شک ندارم! به تجربه برای خودم ثابت شده است؛ برای من این مسئله ثابت شده که اگر کاری را انجام ندادم دست خودم نبوده از طرف کسی دیگر بوده است! به اندازه فهم و ادراک خودم فهمیدم! حالا این دعای

---

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۶۷، دعای ابوحمزه ثمالی. شرح فقراتی از دعای ابوحمزه ثمالی، ج ۲، ص ۱۱۴: «من آن کسی هستم که بر گناهان خدای بزرگ خدای جلیل رشوه‌ها دادم.»

ابو حمزه را ما اصلاً انگار نه انگار که از طرف امام آمده و امام دارد این مطالب را می گوید و ما باید نه تنها در شب های ماه رمضان بلکه در غیر [این ماه هم بخوانیم]. من گاهی می شود که مثلاً نشسته ام وقتی که مثلاً مطالعه ای کردم یا چیزی نوشته ام خسته شدم به جای اینکه مثلاً بروم یک ده دقیقه بیست دقیقه - چون به من گفته اند که یک ساعت و نیم بیشتر نباید مطالعه کنی - [استراحت] کنم به جای این مفاتیح را برمی دارم دعای ابو حمزه را یک فقره اش را می خوانم و روی آن فکر می کنم. این مفاتیح جلویم هست روی میزم هست. واقعاً می گویم که اصلاً بالاترین دستورالعمل از این دعای ابو حمزه ما چه داریم؟! واقعاً برای سلوک چه داریم؟! همین حرف را حالا به نحو دیگری همین بندگان خدا عرفا می گویند که آقا هیچ پُخی نیستی و هیچ غلطی نیستی هیچ کسی نیستی! غلط کرده این حرف ها را زده! بابا همین را امام سجاد علیه السلام دارد می گوید، منتها زورمان به امام نمی رسد دیگر و **نعوذ بالله** نمی توانیم به امام سجاد جسارت کنیم! انگار نه انگار! اما بقیه که بیایند

یک حرفی بزنند می گویند: اینها چه هستند و فلان هستند! والاّ اینها نه وحدت وجود می فهمند و نه هیچ! اینها نمی فهمند اصلاً وحدت وجود با «حاء» حوله است یا با «هاء» هویج! جدی می گویم ها! من با اینها صحبت کرده‌ام! جداً نمی فهمند که با «حاء» حوله است یا با «هاء» هویج است ولی اینها نه ایرادی به وحدت وجود دارند نه ایرادی به تشکیک وجود دارند و نه ایرادی به اصل وجود و اصل مطلب دارند به هیچ کدام ایرادی ندارند! ایراد این است که چرا عرفان انگشت روی نفس ما می گذارد؟! قضیه فقط همین است! چرا اینها روی آن مسائل نفسانی ما می آیند؟! چرا اینها پا روی دُم ما می گذارند؟! قضیه فقط به این برمی گردد! والاّ عرفا با اینها کاری نداشته باشند [مشکلی ندارند].

آمدند همین حرف را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم زدند که با بت‌های ما کاری نداشته باش، برو به جای یک قرآن یک قاطر قرآن بردار بیاور و پخش کن! به جای یک قرآن برو و یک شتر قرآن بیاور! یک جهاز قرآن بیاور! به ما چه؟! تو می آیی با ما و با سلطنت ما، مغیره، عتبه، شیبه، ابوسفیان،

ابوجهل و اینها کار داری! تو با ریاست کار داری! با ریاست ما کاری نداشته باش برو خدایت را بالای مأذنه مسجدالحرام هم بگو! با تو کاری نداریم! می گوید که نه! باید بت‌ها بشکند و بساط دنیایتان برچیده بشود تمام! همه در مقابل خدا واحد هستیم و همه بنده هستید و همه شما مثل دانه‌های شانه در یک سطح قرار دارید. آنها می گویند که نه! ما شانه را قبول داریم ولی شانه‌های سابق را که پله داشت! ما آن دانه بالایی هستیم! این طور نیست که ما دانه‌های شانه باشیم! اینجا جنگ شروع می شود! همین تهمتی که به عرفا می زنند را به پیغمبر زدند!

جنگ با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر نفس!

تمام این جنگ‌ها برای چه بود؟ این جنگ‌ها نه برای خدا بود و نه برای بت بود. برای هیچ چیز نبود، جنگ فقط جنگ نفس بود جنگ احد و بدر و احزاب برای نفس بود! همه ما نفس داریم! بابا اینها با پیغمبر و قرآن کاری ندارند! پیغمبر بگوید که این قرآن را قبول بکنید ریاستتان را داشته باشید و [ربوبیت] به افراد را داشته باشید و... همه می گویند که باشد! ما می خواهیم سلطنت بکنیم هر چه می خواهی بگویی

بگو! پیغمبر می گوید که نه! این حرف‌ها نیست! بت  
هم که می زنم و می شکنم نه به خاطر بت است؛ این  
بت بیچاره که چیزی نیست، چوب است! بت را  
می زنم تا مانع برای عبودیت نباشد، وسیله را من از  
دستتان دارم می گیرم، واسطه را دارم می گیرم والا بت  
آنجا برای خودش سر جای خود بود! کسی کاری با  
آن نداشت! چوب بود دیگر! از خرما بت درست  
می کردند موقع قحطی می ریختند خداها را  
می خوردند! یا علی! حمله! یک دفعه یکی دستش را  
بر می داشت می برد! یکی سرش را و یکی پایش را و  
یکی نمی دانم کجایش را بر می داشت و می برد و میل  
می فرمودها! بله! قحطی که می شد این خدای بیچاره  
می گفت که خدایا قحطی نیاید! اینها می ریزند من را  
می خورند! اینها که تا حالا من را عبادت می کردند  
حالا ریختند من را دارند می خورند! عجب مردمی!  
آقا جان تمام این حرف‌ها بر سر نفس است! عارف  
می آید همان انگشت را روی نفس می گذارد ولی این  
کار را دیگری نمی کند!

رفتار مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه در مجالس

لذا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - وقتی که

به مجلس فاتحهٔ سابق که در مسجد شاه بود وارد شدند - ما در خدمتشان بودیم گاهی می رفتیم - وقتی می رفتند همین که وارد مجلس می شدند اگر کنار بلند می شدند و جا می دادند می نشستند، اگر نه همان جا می رفتند صاف وسط مجلس می نشستند! بله! در مجلس مرحوم آقای حکیم و همان مسجد جامع آن موقع آقای چهل ستونی نماز می خواندند، مجلس آقای حکیم در آنجا بود ما وارد شدیم آقایان نشسته بودند ما با مرحوم آقا رفتیم در وسط مجلس نشستیم. آقای امامی کاشانی هم داشت منبر می رفت و مدام می گفت که افراد سیاسی و رجال سیاسی بمیرند همه خوشحالی می کنند و دست می زنند ولی رجال دینی که بمیرند همه ناراحت می شوند! مدام تکرار می کرد! ده دفعه گفت! یعنی چه؟! خیلی خب بابا با همان یک دفعه فهمیدند دیگر که می خواهی سیاسی حرف بزنی! رفتند همان وسط نشستند. حالا اگر یکی از این فقها بیاید مدام این طرف و آن طرف را نگاه می کند! حالا کیپ نشسته اند و جای سوزن انداختن نیست! نخ بیندازی تا پایین نمی رود! او

ایستاده و مدام می گوید که یا الله! بالأخره این قدر آنها می بینند مرتیکه رها نمی کند بالأخره این قدر می چرخند تا جا باز بشود و بنشینند! [می گوید که] آقا استغفرالله! همه سر همین حرفها است ولی در اینجا نه! در اینجا برمی دارند [رد] می کنند! اینجا است که دعوا پیش می آید. مسئله اینجا است!

#### نیاز وجود خارجی به سبب

وَكُلُّ مَا هِيَ مَرْكَبَةٌ فَلَهَا سَبَبٌ فِي أَنْ يَتَحَقَّقَ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ لَا فِي حَمْلِ تِلْكَ الْحَقِيقَةِ عَلَيْهَا مِثْلُ الْإِنْسَانِ لَهُ سَبَبٌ فِي تَحَقُّقِهِ وَتَقْوَمِهِ إِنْسَانًا وَ أَمَّا فِي حَمْلِ الْإِنْسَانِ عَلَيْهِ فَلَا سَبَبٌ لَهُ وَ يُشْبِهُ أَنْ يَكُونَ الْمَوْجُودُ الَّذِي لَهُ عِلَّةٌ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُرَكَّبًا حَتَّى يَصِحَّ أَنْ يَكُونَ مَعْلُولًا<sup>۱</sup>

هر ماهیت مرکبه‌ای را شما در نظر داشته باشید یک سببی دارد که این حقیقت متحقق شود نه اینکه در حمل این حقیقت بر آن ماهیت نیاز به سبب داریم. شیء وقتی بر ذات خودش حمل می شود نیاز به سبب ندارد! ماهیت وقتی که بر مصداق حمل می شود نیاز به سبب ندارد! سبب در وجود هست! این وجود خارجی وقتی که بخواهد محقق بشود سبب می خواهد، چه وجودش صورت و ماده داشته باشد یا اینکه صورت و ماده نداشته باشد، در عالم نفوس و عالم ارواح فقط صورت داشته باشد بالأخره

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۶.

احتیاج به سبب دارد.

**مِثْلُ الْإِنْسَانِ لَهُ ...** انسان اگر بخواهد انسان

بشود در تحقق و قوام خود احتیاج به سبب دارد اما

در حمل خودِ انسان بر خودش، احتیاج به سبب

ندارد. این مسئله به اینجا برمی گردد که موجودی که

برایش علت هست باید مرکب باشد تا اینکه بتواند

معلول باشد یعنی تا چیزی مرکب نباشد معلول

نیست! مرکب یعنی غیر از وجود چیز دیگری هم

ضمیمه داشته باشد که آن ضمیمه حدود و رتبه همین

وجود باشد تا بتواند معلول باشد و الا اگر این رتبه را

نداشته باشد همان علت بود و در همان مرتبه فاعلیت

بود اینکه معلول است یک پله پایین تر است! این یک

پله پایین تر یعنی ماهیت! این یک پله پایین تر یعنی

مرکب!

معنای علیت و تعلق جعل از ناحیه فاعل به ناحیه معلول

وَ أَيْضاً لِأَنَّ الْمَوْجُودَ الْمَعْلُولَ فِي ذَاتِهِ مُمَكِّنٌ فَيَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْفِعْلِ وَ نَعْنَى بِالْمَعْلُولِ أَنَّ حَقِيقَتَهُ بِذَاتِهِ وَ مَعَ اعْتِبَارِ ذَاتِهِ لَيْسَ بِالْفِعْلِ فَكَمَا أَنَّكَ إِذَا تَصَوَّرْتَ مَعْنَى الْمَثَلِ تَصَوَّرْتَ مَعَهُ الْخُطُوطَ الثَّلَاثَ لَا مَحَالَةَ فَكَذَلِكَ إِذَا تَصَوَّرْتَ وَجُودَ الْمَعْلُولِ تَصَوَّرْتَ مَعَهُ الْعِلَّةَ أَنْتَهَى قَوْلُهُ.

دلیل دیگری که بر این مطلب هست این است که

جعل و افاده به خود وجود برمی گردد موجود معلول

ذاتاً ممکن است یعنی امکان لازمه ذاتی موجود

است. باید این مقام امکان به فعلیت برگردد. منظور

از معلول چیست؟ این است که حقیقتش ذاتاً و با لحاظ خود آن ذات آن حقیقت بالفعل نیست بلکه در مقام اجمال هست وقتی که ما مثلث را در نظر بگیریم خطوط ثلاثه را در نظر می‌گیریم وقتی شما وجود معلول را بدون وجود علت در نظر گرفتید وجود علت را هم باید قطعاً در نظر بگیرید! آنچه را که مرحوم بهمنیار در صدد آن هستند این است که فاعل که همان جنبه علیت است وقتی که می‌خواهد افاضه بکند، همان وجود خود را به صورت مرتبه ادنی به آن کیفیت درمی‌آورد. این معنای علیت و تعلق جعل از ناحیه فاعل به ناحیه معلول است.

خب این مسئله را ایشان بیان کردند و بعد می‌فرمایند که در این مطلبی که ایشان راجع به حیثیت علی و افاده از ناحیه [فاعل] صحبت کردند مطالبی هست که این مطالب تأیید این مسئله ما را می‌کند که چطور جعل به خود وجود می‌خورد و نه به ماهیت که حالا ان شاء الله برای بحث بعد باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد